

بودریار

نقد رفتار جهانیان

در گفت و گو با محمد میلانی

سام محمودی

به بهانه چاپ کتاب بودریار و هزاره اثر کریستفر هروکس از سوی نشر چشمه که یک مجلد از مجموعه کتاب‌های مواجهات پست مدرن است، گفتگویی با مترجم این کتاب محمد میلانی انجام دادیم. محمد میلانی مترجم و روزنامه نگار پیش از این در ترجمه کتاب لودویگ ویتگنشتاین متفکر زبان و زمان نقش داشته و چند کتاب از جمله هگل و فلسفه مدرن، مکتب فرانکفورت و نیچه، غروب روشنفکران عرب، آفریقا در سیاست بین الملل و پرسشی از هایدگر؛ تکنولوژی چیست؟ را ویراستاری کرده است. از او یک مجموعه مصاحبه با شخصیت‌های فلسفی کشورمان در دست تهیه است و علاوه بر آن مشغول تحقیق بر روی بودریار و همچنین ترجمه تعدادی از آثار وی به زبان فارسی است.

کتاب ماه فلسفه

۱. در ابتدا اجازه بدهید این پرسش را مطرح بکنم که چرا از این مجموعه بودریار را برای

ترجمه انتخاب کردید؟

شاید مثل خیلی دیگر از کارهایی که آدم در طول زندگی یا فعالیت‌های روزانه اش انجام می‌دهد و بعدها همین کارها که حتی در ابتدای امر دلیل خیلی جدی نداشته اند زندگی او را تغییر می‌دهند؛ از طرف دوستم روزبه صدرآرا که دبیر مجموعه مواجهات پست مدرن است ترجمه این کتاب پیشنهاد شد. سوژه جالبی بود. در باب مفهوم هزاره آن هم به شکل فلسفی و تخصصی. در واقع آن طور که خود بودریار استنباط می‌کرد و به آن می‌پرداخت. واقعیت این بود که در باب این نظریه مهم که در زمانه خودش جنجالی حسابی در غرب به راه انداخت هیچ مقاله یا کتابی به فارسی ترجمه نشده بود. از سوی دیگر علاقه ام به وجوه مختلف تفکر اجتماعی و انتقادی پست مدرن می‌بایست سرو سامان می‌گرفت و یا به تعبیری بهتر به قول استاد عزیزم کامران فانی: «در جنگل پست مدرن باید جایی را برای سکنا گزیدن پیدا می‌کردم.» شاید در ابتدا این تلقی بیشتر رنگ داشت ولی با حضور جدی در لایه‌های تفکر بودریار دیگر برنامه‌های اولیه رنگ می‌بخت. حالا این تفکر عمیق و جدی این فیلسوف فرانسوی بود که دلیل حضور در این ساحت را پر رنگ تر می‌کرد. برای ترجمه همین کتاب کم حجم من مجبور بودم بسیاری از مقاله‌ها، کتاب‌ها و مطالبی را که در مورد این فیلسوف نوشته شده بود بخوانم. چون به واقع از این فیلسوف جز حرف‌های استاد بابک احمدی و ترجمه دو کتاب از وی به زبان فارسی متن معتبر دیگری را به فارسی نمی‌توانستم پیدا کنم. از این روی تصور می‌کردم که می‌توانم با ترجمه این کار خدمتی به جامعه فکری کشورمان بکنم که امیدوارم این طور هم باشد.

۲. نظریه هزاره بودریار بیان کننده چه چیزی است؟ یا بهتر بگویم چه شد که نظریه هزاره

شکل گرفت؟

معتقدم که نه تنها در نظریه هزاره که به طور کلی در کلیه آثار این فیلسوف بزرگ زاویه دید وی بسیار مهم است. گونه ای دیگر به وقایع دنیا که در حال انجام است نگرستن، ساختار اساسی تفکر این فیلسوف را تشکیل می‌دهد. بودریار می‌خواهد بگوید آن طور که من به دنیا نگاه می‌کنم یک نگاهی جزئی و یا خاص نیست. همه انسان‌ها اگر بتوانند می‌توانند نگاهی این چینی به جهان و رویدادهای پیرامونشان داشته باشند؛ از این روی است که بودریار نقاد رفتارها و فکتهای رفتاری جهانیان است. در برابر خود دیگران و کارهایی که انجام می‌دهند. اگر بخواهم متمرکز تر به این وجهه از تفکر وی بنگرم باید بگویم که هزاره بودریار پاسخ بشر مدرن در برابر عملکردش در هزاره گذشته است. آیا پاسخ در خور تعمق و تأملی دارد؟ آیا می‌تواند از بحران‌هایی که خود آنها را به وجود آورده خلاصی یابد؟ و یا.....

به واقع در واپسین روزهای سال ۱۹۹۶ آینده ای که قرار بود در پس انتهای سال ۲۰۰۰ رخ نمایند، انسان مسئله‌ای بسیار جدی برای ژان بودریار تلقی شد؛ از این روی این پیر منتقد که از سیاست گرفته تا فرهنگ و از زباله‌های خیابانی گرفته تا نوابه‌های انرژی‌زا، همه و همه در جامعه مدرن آزارش می‌داد، دست به خلق نظریه هزاره ای زد که نه تنها در آن افسوس از فجایع انسانی موج می‌زند، بلکه از آینده‌ای ورای قرن بیستم صحبت می‌کند که اگر با همان منوال حرکت بشر در قرن بیستم ادامه یابد، فقط جا برای افسوس می‌ماند و دیگر هیچ.

روی سخن او فقط بشر مدرن ساکن در آسمانخراش‌های اروپا و آمریکا نبود، بلکه او مخاطبش همه مردم دنیا و در جای جای این کره خاکی بود. از این روی او از مفهوم هزاره به عنوان فاجعه نام برد و در آغاز پرداختن به این نظریه به یکی از اشعار شارل بودلر اشاره کرده بود که در قرن نوزدهم در مشاهده حس انزوا و بیگانگی مردم شاهد از میان رفتن شجاعت معنوی و روحی و تضاد فرهنگی در زندگی شهری بود که هراس روح انسانها و تشویش در جوامع مدرن، در آن ساحتی را به وجود آورده بود که در آن ساحت، آرزوی گذار از آن موقعیت را آرزو کرده بود. از این روی بودریار تصور می‌کرد که آن سخن بودلر هنوز هم می‌تواند ترسیم گر وضعیت معاش و آشفتنگی و اغتشاش در هویت شهروندی در دنیایی بس مدرن باشد.

بودریار برخلاف سایر منتقدان جهان مدرن که شیوه‌های تبلیغی خودشان را به واقع مفری در استلزام و پایبندی به اساس و بنیان‌های اخلاقی، فکری و اجتماعی می‌دانند، نمی‌تواند خیلی راحت به صورت‌های ابتدایی و اصول مبنایی بشری و حتی صورت‌های تفکری انتقادی خودش متوسل شود؛ چراکه احساس می‌کند نباید لذت‌های ساختگی را که از دید او مزیت دریچه نگرش به تاریخ را رقم می‌زنند به عنوان نسخه و یا اصولی برای شناخت ساختار زندگی بشر مدرن باشند.

جالب بود که

لفظ متافیزیک

که از اصول اساسی و

لا انکار کلیه نظام‌های

فلسفی محسوب می‌شود

به دلیل رویکرد مدرن

و یا عدم کارآیی

در دوره مدرن که

از سوی نحله‌های

فکری فلسفی

به باد فراموشی

سپرده شده

نه تنها از دید جری

مورد تعمق قرار گرفت،

بلکه اساسی برای

ایجاد تفکری جدید

از سوی بودریار

شده است.

از این روی است که وجه تمایز بودریار با اغلب متفکران و منتقدان اروپایی آشکار می‌شود و آن اصل چیزی نیست جز این نکته که بودریار هر آن نه تنها ساختارهای مدرن را به باد انتقادهای کوبنده خود می‌گرفت، بلکه خودش را هم از این قاعده مستثنا نمی‌دانست و تفکر و نظریاتش را مدام نقد می‌کرد و یا از نقد دیگران در چاپ‌های بعدی آثارش کمک می‌جست. شما در مقاله‌ها و رساله‌هایی که از سال ۱۹۹۰ تا انتهای حیاتش به رشته تحریر در آورده؛ این امر را کاملاً می‌توانید ببینید و لمس کنید. از سوی دیگر و بر این اساس او هر آن خودش را هم مورد نقد قرار می‌داد؛ چرا که معتقد بود در همین خواستگاه زندگی می‌کند.

وی چندین مقاله در مورد مفهوم هزاره نگاشته است و در سال ۲۰۰۰ هزار میلادی به تبع گذشته که عقایدش را خیلی صریح و بی‌پرده می‌نوشت، دست به کار دیگری زد که اصل صراحت در آن موج می‌زند. وی به تأثیر از آلفرد جری (۱۸۷۳-۱۹۰۷) نویسنده فرانسوی الاصل ابتدای قرن بیستم که در آثارش به گونه‌ای مبعد اشتراک لفظی اما به صورت کاملاً معنا دار و مضحک بود، لفظ "پتافیزیک" را برگزید و مقاله‌ای را با توجه به همین اصل نوشت. این واژه به نسبت مقیاس و اندازه حقایق کلی و عمومی نظر دارد و هدف جری از این بحث تشریح قوانین حاکم استثنایی و اعتراض به پاسخ‌های غیر واقعی و موهوم موجود در آن زمان بود. بودریار با توجه به این تأثیری که پذیرفته بود در توصیف چگونگی فراموشی تدریجی وقایع تاریخی محو شده از مرکزیت اصیل خودشان که در عین حال هم به دنبال خودشان می‌گردند و در عین حال طبق قواعد تصنعی و حاکم موجود به سمت یک مرکز مشخص در حرکتند؛ عنوان می‌کند که برای نشان دادن این تشویش، دانشی را باید مثال زد که راه حل‌های خیالی در تبیین تضاد نظم قانونی را وضع می‌کند. در این مقطع است که بودریار از تئوری تازه اختر فیزیکی برای وارونه جلوه دادن مدل‌های فرهنگی در جوامع امروزی بهره می‌گیرد و سپس تر در کتاب در سایه اکثریت خاموش این واقعیت را تسری می‌دهد. البته ما هم در زبان فارسی هم در دوره جدید از این قاعده برای مضحک جلوه دادن برخی از امور بسیار استفاده می‌کنیم. مثل ال شد یا بل شد یا غلط کردم ملط کردم و



۳. پس تکلیف لفظ متافیزیک در اینجا چه می‌شود؟

جالب بود که لفظ متافیزیک که از اصول اساسی و بلا انکار کلیه نظام‌های فلسفی محسوب می‌شود، به دلیل رویکرد مدرن و یا عدم کارایی در دوره مدرن که از سوی نحله‌های فکری فلسفی به باد فراموشی سپرده شده نه تنها از دید جری مورد تعمق قرار گرفت، بلکه اساسی برای ایجاد تفکری جدید از سوی بودریار شده است. این مقاله که در سال ۲۰۰۰ هزار میلادی منتشر شد، بودریار را به پیشرفت و توسعه مدل سازه‌های مصنوعی متداول، آن هم در هزاره‌ای که به دید بسیاری پایان تاریخ است سوق داد. اصطلاح پتافیزیک به نظریه راه حل‌های غیر منطقی در علم که به صورت چالشی متداول و معمول در علم بدل شده است چه بسا آن هم با اصل قرار دادن ساحت علم و علل موجود به آن نظر دارد. از این روی و برای درک این مفهوم از سوی بودریار باید بدانیم که بحث جانشین یا مفهوم جایگزینی، هم ردیف با تصورات مرسوم در مدل فکری بودریار به چه معنا است؟ بودریار از این مفهوم تنها یک بار در مقاله وانمایی در سال ۱۹۸۰ یاد می‌کند و از سویی در همان مطلب است که از مفاهیم کلیدی ذهن برای فهم جایگاه و وضع آینده استفاده‌های فراوانی کرده است.



۴. در این کتاب شرح و بسطی تقریباً قابل فهم از مفاهیم کلیدی تفکر بودریار ارائه شده از جمله مفهوم وانمایی یا simulation. این مفهوم در تفکر بودریار چه جایگاهی دارد؟

طبق نص صریح بودریار وانمایی توصیف گر انقلاب در وسایل ارتباط جمعی دانش کنترل و ارتباطات (سایبر) و همچنین نظریه سیستم‌ها که به وجود آورنده نشانه و اثری در سامان دهی سیستم‌ها در مدرنیته پیشین یا متأخر است. این امر از نظر بودریار به واقع حقیقتی غیر قابل کتمان محسوب می‌شود. اما این مفهوم، محصول حقیقتی است از مدل‌ها و نشانه‌های موجود در رسانه‌های جمعی با تکیه بر فرآیندهای سیاسی موجود در زمان که حتی علم ژنتیک و تکنولوژی دیجیتالی را هم در بر می‌گیرد.

این مدل از حقیقت که توسط مفهوم شبیه سازی و گونه‌هایی از آن به وجود می‌آید و ما در دنیای کنونی به واقع ظواهر وجودی آن را درک می‌کنیم، در اصل منجر به زایش مفهوم بدل می‌شود که گونه‌ای تازه از مفهوم حقیقت است که در رشته فرآیندهایی که در نتیجه با امر صنعتی شدن عجین می‌شوند و اربابان تولید یا شبکه‌های تولید جمعی مصداق عینی این مسئله هستند، به عنوان واقعیت اصلی و مرجع، هیچ گاه عنوان یا مطرح نمی‌شوند، ولی از منظر بودریار این شبکه‌های به هم متصل تولیدی، دارای نسبت و ارتباط با دیگر سازه‌های موجود در سایر شبکه‌ها و سیستم‌ها هستند.

دقیقاً به مثابه بروز اشکال حقیقی اما ماتریکسی در مجموعه دو گانه فیلم‌های ماتریکس که زایش بی حد و

حصر شر و در موارد دیگر خیر و قرار دادن این دو مفهوم در رو به روی هم به رسم معمول موجود در مکتب‌های ادبی و ادبیات نمایشی، انسان را نه تنها با گونه ای دوکسای افلاطونی مواجه می‌کنند، بلکه در شناخت واقعی از حقیقت ناب آن هم با تکیه بر حواس طبیعی و مقولات فاهمه‌ای کاملاً وا می‌گذارند. قطعاً همان طور که خود شما هم می‌دانید سازندگان فیلم‌های ماتریکس پس از آنکه با استقبال بیش از حد محافل فکری جهان با فیلم اول ماتریکس مواجه شدند، در جلسات نقد این فیلم در اروپا و امریکا بارها از بودریار نام برده و الهام اصلی خودشان از آرای بودریار را برای همگان اعلام داشتند. از این روی است که به تعبیر آلفرد جری و متأثرین از وی بالاخص بودریار متافیزیک به پتافیزیک بدل می‌شود؛ چرا که نه تنها جایگزین مطمئنی برای نشانه‌شناسی ذهنی برای بشر مدرن تلقی نمی‌شود، بلکه از سوی دیگر هیچ جوابی برای پاسخ به اذهان مشوش بشر مدرن ندارد. از این روی با استناد به تعبیر نیچه در باب مرگ خدا، از منظر جری و بودریار، دیگر به سختی می‌توان امیدوی به درک پدیده‌ها در قالب و عناصر متافیزیکی داشت.

۵. پس با توجه به این مسئله تکلیف حقیقت چه می‌شود؟

دقیقاً نقطه اصلی همین جا است. بودریار طبق این قاعده معتقد بود که حقیقت هم اکنون در مسیر حضور واقعی خود نیست و از همه مهمتر آنکه به وسیله نشانه‌ها و الگوهای خود مرجع (اصلی) به طریقی فرا واقعیت یعنی واقعیتی که خیلی بیشتر از خود واقعیت جلوه گر است، حضور عینی و حتی ذاتی یافته، جلوه گر شده است. اگرچه از این برداشت بودریار که این گونه تشویش را به ما آن هم در محیط پیرامونمان نشان می‌دهد، نمی‌توان به راحتی گذشت، ولی واقعیت آن است که به زعم بودریار این مفهوم و تابعیت از آن رسم معمول شده است و از این روی حقیقت موجود فاصله زیادی با واقعیتی دارد که در کنش‌های عقلی و مقولات فاهمه ای در حال بروز است.

به واقع در این مدل از حقیقت که توسط مفهوم وانمایی و گونه‌های متعدد آن یعنی در صنعت، رسانه‌ها و سایر دستاوردهای مدرن انسانی که ارتباط با مفهوم شناخت دارند، این حقیقت نیست که مورد شناخت یا به اصطلاح فلاسفه متعلق شناخت قرار می‌گیرد، بلکه به واقع مفهوم بدل است که زاییده می‌شود. این مفهوم بدل که گونه ای تازه از مفهوم حقیقت است در رشته فرایندهایی که در نتیجه به صنعتی شدن منجر می‌شوند و این اربابان تولید یا تولیدات جمعی مصداقی عینی هستند که به واقع امر اصلی و مرجع محسوب نمی‌شوند آن هم با بروز و پیدایش سیستم‌های ارتباطی، دانش کنترل و ارتباط (سایبر) و برپا شدن جریان‌های اصلی که خود در میان دنیای تصاویر و معانی که به واقع بیشتر و پر اهمیت تر از یک تولید ساده هستند.

از این روی بود که بودریار در تشریح عبارت فوق نتیجه می‌گرفت که حقیقت یا واقعیت هم اکنون در مسیر واقعی خود حضور ندارد و در این مسیر به وسیله نشانه‌ها و الگوهای خود مرجع (اصلی) به طریقی فرا واقعیت به این معنی که این واقعیت خیلی بیشتر از خود واقعیت جلوه گر است رخ نمایانده است. یعنی اگر ما یک بار دیگر در جریان هزاره قرار بگیریم، حقایقی که صورت مشخصی برای ما نداشتند هویدا می‌شوند. مانند:

۱. وضعیت اشکال نا منظم هندسی و یا وضعیتی مانند یک ویروس که به صورت بیمار گونه و تصاعدی شکل می‌یابد. این وضعیت توصیف گر تمایلاتی است که در یک سامانه و یا الگویی که دارد جانشینی واقعی برای حقیقت در بسط و تکثیر بی وقفه و در ابعاد و وسعت ذاتی منطق خاص خود که هنوز غیر قابل پیش بینی و اغلب بی نظمی و آشفتگی از آن حاصل می‌شود، پیدا می‌کند؛ از این روی بودریار استعاره علم اشکال نا منظم هندسی را به کار گرفت و درست به تبع همین امر است که فرهنگ می‌تواند قابلیت بی نهایت بخش پذیری را داشته باشد. یعنی می‌تواند به صورت سلول‌های سرطانی تکثیر یابد و بدون هیچ قاعده ای می‌تواند در پیشرفت خود تأثیر بگذارد. چرا که به طور کامل عکس و بر خلاف هدف و منظور نظریه سیستم‌ها در حال تکامل است؛ چرا که در ذهنیت جدیدی از اصول و ضابطه‌های اخلاقی ساماندهی می‌شود.

۲. بودریار در این وضعیت از تئوری هرج و مرج الهام می‌گرفت و از آن به عنوان وضعیت غیرعادی جالب یاد می‌کرد. این آرامش ایجاد شده بعد از آنکه عقل گرایان آن را قابل تحقیق می‌دانند، به واقع حقیقت و واقعیت، موجودی است که در مقام متفکر هنوز جوای پیوستی میان الگوی واقعی که محصور شده و این ادعا که عقل و گزاره‌های ناشی از آن که به هم ریخته اند با گونه ای از رویدادها به وجود نیامده است! معنا می‌یابد. از این منظر



بودریار

وقتی که ما به آرای بودریار نظر می‌کنیم، متوجه می‌شویم که باید به تفکر وی نظری عمیق داشته باشیم.

۶. در مفهوم پایان بودریار قصد بیان چه چیزی را دارد؟ آیا پایان هم از مفاهیم کلیدی تفکر بودریار است؟

بله، بحث در باب پایان و یا یک چنین مفهومی بسیار کلی است و دیدگاه‌های مختلفی را در بر می‌گیرد. به طور کلی این اعتقاد از سوی دو گروه حمایت می‌شود: یک عده از آنها کسانی هستند که تأسف شدید در برابر تکذیب و انکار ارزش‌های روشنگری از خود نشان داده و معتقد به از بین رفتن آنها هستند و بسیار بی‌رمق از بنیانهای اعتقادی خودشان در برابر دریافت‌ها و عدم حس مسئولیت در جریان پست مدرنیستی که مد نظر بودریار بود دفاع می‌کنند و گروه دوم در عوض مخالف روشنگری بوده و حمایت‌کننده و مدعی این هستند که یک بازخوانی رادیکالی در ارزش‌های تاریخی باید صورت گیرد. از این روی و از منظر بودریار مفهوم هزاره هم از این قاعده نمی‌تواند مستثنی باشد.

پایان تاریخ یک تبار شناسی پیچیده‌ای در فرهنگ غرب دارد و ما می‌توانیم برای شناخت هویت این تبار شناسی از کانت، تفکر هگل و سپس تأثیرات مارکس بر تفکر قرن بیستم آغاز کنیم.

مارکس در آثارش سپس تر شرح می‌دهد که تاریخ به مثابه یک جریان در دوره‌های متعدد مادی است و به تنهایی وقتی که جامعه به صورت اجتماعات مشارکتی (طبقه‌ای) اقتصادی در جریان زندگی است، امکان به وجود آمدن آزادی به وجود می‌آید. اگرچه بعدها در قرن بیستم مشخص شد که تاریخ طرحی اصلی یا غالبی مانند آنچه که در ماتریالیسم دیالکتیکی مد نظر بود را به همراه ندارد، اما این مسئله موجی از آثار و نوشته‌های مختلف را به وجود آورد. مانند انسان تک‌ساختی از هربرت مارکوزه و پایان ایدئولوژی از دنیل بیلز، که در واقع این آثار مناظرات و استدلال‌هایی بود در باب پایان تاریخ ولو اینکه در مداری کوچک محقق می‌شدند. از سوی دیگر فرانسیس فوکویاما در سال ۱۹۸۰ عقیده بسیار جنجالی و کشمکش‌ساز خود را در این خصوص مطرح ساخت.

بودریار سوای همه این قال و قیل‌ها گفت که از طریق تمام تجربه‌ها و تناقضاتی که به دست آمده تضعیف یا سست کردن فرآیند تاریخ بسان یک رویداد یا واقعه و یا به تعبیری صفحه‌آرایی رسانه‌های گروهی باعث افراط در وضوح مسائل می‌شود و در وهله بعد وقتی که امری این چنین سهل‌الوصول می‌شود مثل تاریخ یا فرآیند تاریخی شدن پدیده‌ها آن گاه است که ارزش‌های متعالی مفقود شده و یا از بین می‌روند.

۷. نظر تان در مورد این مجموعه و یا مجموعه‌هایی از این دست که خواستار تبیین و معرفی تفکر پست مدرن هستند چیست؟

من بیشتر جنبه اجتماعی و تفکری که از ساحت این جنبه اجتماعی برمی‌خیزد را مد نظر دارم. اتفاقی که در این مجموعه افتاده آن است که غرب با مفاهیم در چالش‌اش که در این کتاب انعکاس یافته مواجه شده و ما یا در آستانه این رویارویی هستیم، یا هنوز مواجه نشده ایم. پس نمی‌توانیم از نگاه انتقادی شرقی به آن بنگریم، بلکه باید این مجموعه را به عنوان آموزش پست مدرنیته بی‌بدانیم که مندرج در مدرن غربی است. چیزی که در این مواجهه مهم است و باید حداقل برای درک سنت خودمان هم مد نظر باشد این است که ابزار مدرن اگر ریشه در فلسفه نداشته باشد در هنر یا جامعه شناسی غربی حتماً ریشه دارد. پس تسلسل این علل باید ما را به یک غایت منتهی کند.

مطالعات پست مدرن به همت نویسندگان و ویراستار زبان اصلی خود قصد دارد شما را با یک جهان عینی پست مدرن مواجه کند. جهانی کاملاً عینی و تجربی با تمام مشکلاتش که نباید از آنها غافل شد. جهانی که در آنیم، یا نقدش می‌کنیم یا از آن بیزاریم یا آن را با آغوش باز پذیرفته ایم.

۸. با توجه به این قضیه مایلم سؤال آخر را کلی‌تر بیان کنم: شما آینده نشر کتاب‌های فلسفی را در بازار کتاب ایران چگونه ارزیابی می‌کنید؟

اگر قرار بود از هر کتابی که در زمینه فکری و فلسفی چاپ می‌شود استقبال شود، فکر می‌کنم تاکنون باید دوره آثار افلاطون به چاپ سی‌ام می‌رسید. البته مرادم قیاس نیست بلکه به نوعی پاسخ دردناک به سؤال شماست. در جامعه فرهنگی ما اقدام یک ناشر برای چاپ چنین کتاب‌هایی و تحمل زجر نویسندگان و مترجمان فلسفی برای خلق آثار فلسفی خود از بزرگ‌ترین ریسک‌ها و ارزشمندترین دغدغه‌ها محسوب می‌شود.

ولی تصور می‌کنم استقبال از کتاب‌هاب فلسفی تا حدودی بهتر شده است. امیدوارم این روند کماکان ادامه داشته باشد. به شرط آنکه کتاب‌های غنی فلسفی در بازار کتاب بیشتر به چشم بخورند.

بودریار طبق این قاعده معتقد بود که حقیقت هم اکنون در مسیر حضور واقعی خود نیست و از همه مهمتر آنکه به وسیله نشانه‌ها و الگوهای خود مرجع (اصلی) به طریقی فرا واقعیت یعنی واقعیتی که خیلی بیشتر از خود واقعیت جلوه گر است حضور عینی و حتی ذاتی یافته، جلوه گر شده است.

پایان تاریخ یک تبار شناسی پیچیده‌ای در فرهنگ غرب دارد و ما می‌توانیم برای شناخت هویت این تبار شناسی از کانت، تفکر هگل و سپس تأثیرات مارکس بر تفکر قرن بیستم آغاز کنیم.